

درس هشتم

دفاع از میهن

بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

چو ایران نباشد، تن من مباد

فردوسی



دویست سال بود که کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران، بنیان نهاده بود. دویست سال بود که کشور ما نیرومندترین کشور جهان به شمار می‌رفت. تخت جمشید با عظمت و شکوه خیره‌کننده‌اش، مرکز فرمانروایی این سرزمین پهناور بود. در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سه‌مگین از سوی باختر، آغاز گشت. اسکندر که مردی شهرت طلب و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با لشکری انبوه به سوی کشور ما، ایران، هجوم آورد.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد

هر جا که شهری دید با خاک، یکسان کرد

امیدها به یک باره، به نومیدی گرایید.

آیا باید به همین سادگی به یگانگان اجازه دهیم که سرزمین ما را لگدکوب سم اسبان خود کنند؟

هرگز! هرگز! میهن دوستان تا آخرین قطره ی خون، در برابر دشمن، پایداری خواهند کرد.
اسکندر با سپاهیان خود در خاک ایران می تاخت و به سوی تخت جمشید پیش
می رفت. او برای ورود به پارس می بایست با لشکریانش از گذرگاهی تنگ در میان کوه های
سربه فلک کشیده، بگذرد. از این رو، آریوبرزن، سردار دلاور و میهن دوست ایرانی، چاره
را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.

آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود که آریوبرزن، سوار بر اسبی چابک و نیرومند،
سپاه خود را از پشت کوه به سوی بلندترین نقطه ی آن به پیش راند. اسب سردار با یال

فرو ریخته و دم بر افراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالای می‌کشاند. هر چند گامی که بر می‌داشت، نفس را به تنگی بیرون می‌داد، سر را بالای آورد و آشفتگی و بی‌تابی خود را آشکار می‌ساخت. گویی او نیز از سراجم ناگوار اما پر شکوه سوار خود، آگاه بود.

وقتی آریوبرزن و همراهان به بالای کوه رسیدند، سپاهیان اسکندر، وارد گذرگاه شده بودند. در این زمان، آریوبرزن، بانگ برآورد:

«من، آریوبرزن

فرزند ایرانم

در آخرین سنگر

اینک تَم، جانم*»



سپس ، فرمان داد تا سربازانش ، سنگ های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغلانند .
سنگ ها با قوت هر چه تمام تر ، به پایین کوه می غلتیدند و در میان سپاه اسکندر می افتادند ؛
برخی نیز در راه به برآمدگی یا سنگی دیگر بر می خوردند و خرد می شدند و با شدتی حیرت آور در
میان مقدونی ها فرود می آمدند و گروهی را پس از گروه دیگر ، نقش بر زمین می کردند .
اسکندر که تا آن زمان در هیچ جا مانعی این گونه ، در برابر سپاه عظیم خود ندیده بود ،
غرق اندوه شد . پس فرمان عقب نشینی داد و در حالی که در هر لحظه ، تنی چند از سپاهیان
بر خاک می غلتیدند ، به تنگه برگشت .

در این هنگام ، یکی از اسیران جنگی که در سرزمینی یگانه ، گرفتار شده بود ، به اسکندر پیغام



داد که من پیش از این هم به این سرزمین آمده‌ام و از اوضاع این نواحی، آگاهی دارم. راهی را می‌شناسم که سپاه تو را به بالای کوه می‌رساند.

وقتی شب از نیمه گذشت و تاریکی بر همه جا سایه افکند، اسکندر در حالی که قسمتی از سپاه خود را در جلگه باقی گذاشته بود، در راهی که اسیر نشان داده بود، پیشروی کرد. آفتاب، هنوز فروغ زرتین خود را بر کوه و جلگه تابانده بود که سپاهیان آریوبرزن دریافتند که دشمن از هر سو آنان را محاصره کرده است.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید، یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

دلیران ایران، راه دوم را برگزیدند. آنان نه تنها تسلیم نشدند، بلکه آن چنان دلیرانه
پیکار کردند که پس از دو هزار و سیصد سال، هنوز خاطره‌ی آن، در یادها باقی است.
نبرد دلاوران ایرانی شگفت‌آور بود. حتی آنان که سلاح نداشتند، به سپاه دشمن حمله ور
می‌شدند، دشمن را نابود می‌کردند و خود نیز در راه وطن، فدا می‌شدند. آریوبرزن با شمار
اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به
خاک افکند و با اینکه بسیاری از سربازان خود را از دست داده بود، توانست حلقه‌ی
محاصره‌ی سپاه دشمن را بشکافد. او می‌خواست زودتر از دشمن، خود را به تخت جمشید
برساند تا بتواند از آن دفاع کند. در این هنگام، آن بخش از سپاه اسکندر که در جلگه مانده
بود، راه او را بست.

آریوبرزن، بی باکانه، به دشمن حمله بُرد. او و سپاهیانِش، آن قدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند و خاطره‌ای به یادماندنی از ایستادگی در راه میهن را برای آیندگان به یادگار گذاشتند. ایران، میهن عزیز و دوست‌داشتنی، در دوران ما نیز هزاران سرباز و سردار شجاع، به خود دیده است؛ سردارانی چون حسن باقری، ابراهیم هادی، احمد متوسلیان، قاسم سلیمانی و احمد کاظمی که در طول هشت سال جنگ تحمیلی دولت عراق بر ایران، دلاورانه در برابر دشمنان، پایداری ورزیدند و از اسلام و ایران دفاع کردند و نام نیکویی از خود بر جای گذاشتند.

به نام کوچه‌ها و خیابان‌های محل زندگی خود، نگاه کنید! نام این دلاوران و شهیدانِ وطن را در آنجا می‌توانید ببینید. هر یک از این نام‌ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان این مرز و بوم هستند.



معنی شعر

چو ایران نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

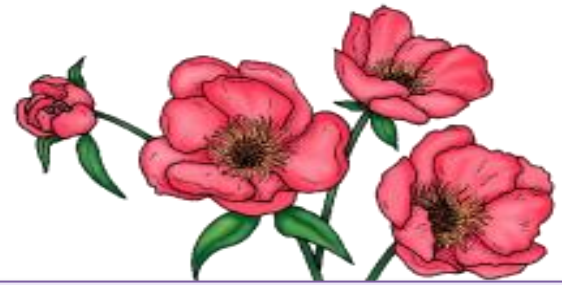
اگر ایران نباشد، من هم وجود نداشته باشم و هیچ کس
در این سرزمین زنده نماند.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد

وقتی اسکندر تصمیم گرفت به سوی ایران حرکت کند



معنی شعر



هر جا که شهری دید با خاک یکسان کرد

هر شهری را که می دید خراب می کرد.

« من آریو برزن / فرزند ایرانم / در آخرین سنگر / اینک
تم، جانم »

من آریو برزن فرزند ایران هستم و اکنون در آخرین
سنگر آماده ام تا تن و جانم را فدا کنم.

درست و نادرست

۱- آریو برزن ، در اوّلین حمله ی اسکندر، او و سپاهیانش را وادار به عقب نشینی کرد.

درست

۲- هنگام غروب ، آریو برزن ، سپاه خود را تا بلندترین نقطه ی کوه پیش راند.

نادرست

۳- اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می رسید، آن را با خاک یکسان می کرد.

درست

درک مطلب

۱ چرا آریوبرزن می‌خواست گذرگاه را بر اسکندر ببندد؟

: تا اسکندر نتواند به قلب ایران برسد. او می‌دانست که اگر اسکندر بتواند به قلب ایران برسد، شکست ایران حتمی است.



درک مطلب

۲- وقتی سپاهیان اسکندر وارد گذرگاه شدند، آریو برزن چه فرمانی به سربازانش داد؟

فرمان داد تا سربازانش سنگ های بزرگی را از بالای کوه به پایین و روی سر سپاهیان اسکندر بغلتانند.



درک مطلب

۳

یک ویژگی شخصیتی آریوبرزن را بیان کنید. کدام عبارت متن، این ویژگی را نشان می‌دهد؟

جواب: یکی از ویژگی‌های شخصیتی آریوبرزن، شجاعت است، عبارت « آریوبرزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد.» این ویژگی را نشان می‌دهد.

درک مطلب

۴

به نظر شما چرا کوچه‌ها و خیابان‌ها، با نام بزرگان و شهیدان نام‌گذاری می‌شود؟

یادآور دلیران و شهیدان
فداکاری آن‌ها است.
وطن و پایداری، شجاعت و

۵- دلیران سپاه ایران، وقتی خود را در محاصره سپاه اسکندر دیدند، چه کردند؟

جواب: آن‌ها نه تنها تسلیم نشدند بلکه چنان دلیرانه پیکار کردند که پس از دو هزار و سیصد سال هنوز خاطره آن در یادها باقی است.

واژه آموزی

میهن دوست

به کسی می گویند که میهن خود را دوست دارد.

انسان دوست

به کسی می گویند که انسان ها را دوست دارد.

واژه آموزی

به کسی می گویند که هنر
را دوست می دارد.

هنر دوست

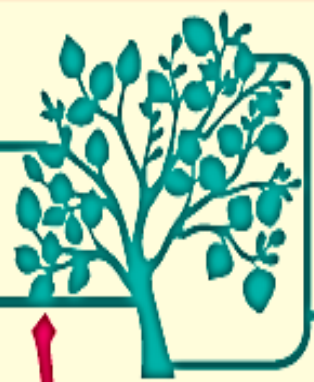
به کسی می گویند که
ایران را دوست دارد.

ایران دوست

به کسی می گویند که
خدا را دوست دارد.

خدا دوست

حکایت



وطن دوستی

که در لانه‌ی ماکیان، بُرده دست

که اشکم چو خون از رگ آن دم، جَهِید

وطن‌داری آموز از ماکیان»

«هنوزم ز خُردی به خاطر دَرست

به منقارم آن سان به سختی گزید

پدر، خنده بر گریه‌ام زد که هان!

علی اکبر دهخدا



مفهوم این حکایت با کدام یک از عبارتهای زیر ارتباط بیشتری دارد؟ 

☐ با یک گل بهار نمی شود.

☐ دشمن، نتوان کوچک و بیچاره شمرد.

☐ جوینده، یابنده است.

☐ کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد.

☐ سالی که نکوست از بهارش پیداست.

☐ زخم زبان، بدتر از زخم شمشیر است.

☒ میهن دوستی، نشانه‌ی ایمان است.



معنی شعر

هنوزم ز خردی به خاطر درست
که در لانه ی ماکیان برده دست

هنوز یادم است که در کودکی، روزی دستم را در
لانه ی مرغ خانگی بردم.



معنی شعر

به منقارم آن سان به سختی گزید
که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید

مرغ چنان محکم به دستم نوک زد که اشکم مانند خون
که از رگ بیرون می جهد، از چشمانم جاری شد.

پدر خنده بر گریه ام زد که هان
وطن داری آموز از ماکیان

پدرم بر گریه ی من خندید و گفت آگاه باش و
محافظت از وطن را از پرندگان یاد بگیر.

واژگان

مباد: نباشد

بدین: به این

بوم و بر: سرزمین

سلسله: پادشاهی

تاسیس کرد: بنا کرد

به شمار می رفت: به حساب می آمد

خیره کننده: جالب

جلال: عظمت

تاخت و تاز: حمله و هجوم



واژگان

انبوه: بسیار

هجوم: حمله

پارس: فارس

چابک: چالاک

گویی: انگار

ناگوار: ناپسند

با خاک یکسان کرد: همه چیز را نابود کرد

به نومیدی گرایید: دلسرد شد

آهنگ ایران کرد: تصمیم گرفت به ایران برود

واژگان

یال: موی گردن شیر و اسب

غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد

سپاه عظیم: لشکر بزرگ

خرد: کوچک

چیرگی: برتری و تسلط

خانمان: خانه و کاشانه

گلگون: سرخ شده به رنگ خون

پیکار: جنگ

ایستادگی: مقاومت

مقدونیه: نام شهری در یونان زادگاه اسکندر

واژگان مخالف

نیرومند # ضعیف

باختر # خاور

انبوه # کم

امید # ناامیدی

اسیر # آزاد

دشمن # دوست

دلیر # ترسو

زودتر # دیرتر





واژگان هم خانواده

شدت: شدید

اوضاع: وضع

مانع: موانع ، منع

هجوم: مهاجم، تهاجم

